

فصلنامه علمی سراج منیر، سال دهم، شماره ۳۷، زمستان ۱۳۹۸، صص ۸۷-۱۰۴

مقاله پژوهشی

مفهوم‌شناسی واژه «صلح» در قرآن کریم و تأثیر آن بر جواز عقد «صلح ابتدائی»

حمیدرضا بصیری*

استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۲۳)

چکیده

قرآن کریم به عنوان معتبرترین منبع استنباط دانشمندان اسلامی، کلام خداوند متعال بوده و بنابر اعتقاد قاطبه مسلمانان این کتاب آسمانی بدون نقل معنا و بی هیچ کم و کاستی به دست انسان رسیده است. از این رو یکایک کلمات قرآن کریم واسطه در انتقال پیام از پیام دهنده (خدا) به پیام گیرنده (انسان) است. بنابراین فهم دقیق کلمات این کتاب مقدس از طریق مفهوم‌شناسی و یافتن کلمات مترادف، متضاد و مرتبط ممکن خواهد بود؛ ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. نگارنده این مقاله معتقد است که چنانچه با این روش واژه «صلح» مورد مطالعه واقع شود، جواز یک عمل حقوقی دو طرفه (صلح ابتدائی) را به ارمغان می‌آورد که گره‌گشای بسیاری از تعاملات مدنی میان مردم خواهد بود. امروزه «صلح ابتدائی» یا «صلح بدوی» می‌تواند به عنوان ره‌آورد این دقت مفهوم‌شناختی، آزادی معاملی انسان‌ها را تقویت کند و روابط حقوقی افراد را توسعه داده و مستحکم‌تر سازد. این تحقیق با تکیه بر روش تحلیلی و مبتنی بر فرایند مفهوم‌شناسی، مقصود فوق را با مطالعه کتابخانه‌ای آثار لغویان، مفسران و فقها دنبال می‌کند.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، مفهوم‌شناسی، صلح، سلم، صلح ابتدائی.

* E-mail: basiri_hr@yahoo.com

۱. مقدمه

تعاملات اجتماعی از نیازهای ضروری انسان در طول حیات بشر است و حیثیت مختار او، وی را به آزادی اراده در تعاملات اجتماعی سوق می‌دهد. از مهم‌ترین تعاملات اجتماعی، معاملات حقوقی افراد با یکدیگر است. انسان مختار مایل است تا معاملات حقوقی او بر اساس آزادی اراده وی شکل گرفته و اراده او موضوع تعهدات واقع شود. یکی از این آرمان‌های حقوقی، ایجاد تعهدات حقوقی دو طرفه در غیر چارچوب معاملات مرسوم و معین (مانند: بیع، اجاره) است که بر توافق و تراضی طرفین حاصل شود. این تعهد دو طرفه و خاص را «صلح ابتدائی» یا «صلح بدوی» می‌گویند. این توافق، مصالحه‌ای است که بدون هیچ سابقه اختلاف میان دو نفر منعقد شده و طرفین می‌توانند هرگونه تعهد و تکلیفی را برای خود یا طرف معامله منعقد کنند که در سایر عقود معین چون بیع، اجاره و امثال آن وجود نداشته باشد. البته این توافق صلح نباید با قواعد و نظم عمومی مغایرت داشته باشد.

پرسش اساسی این است که آیا می‌توان به استناد قرآن کریم که شاخص‌ترین منبع استنباط در فقه و حقوق اسلامی است؛ چنین عقده‌ای را مجاز دانست؟ اگرچه در پاسخ، به طور اجمال باید گفت که در اسلام آزادی اختیار تا جایی که به آزادی و اختیار دیگران نفوذ نکرده و حدود الهی را در هم نریزد؛ قابل اعتنا و منشاء اثر حقوقی است. اما فراتر از این پاسخ اجمالی و بیان یک قاعده کلی یا تاسیس اصل، باید برای پاسخ تفصیلی و دقیق، در میان الفاظ و کلمات قرآن کریم و همچنین روایات اهل بیت (ع) جست و جو کرد. بنابراین برای دستیابی به جواز یا عدم جواز «صلح ابتدائی»، لازم است واژه «صلح» در قرآن کریم با روش مفهوم‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفته و حکم مزبور استنباط شود که این مقاله در صدد انجام آن است. در این رابطه، پیشینه پژوهشی مستقل یافت نشده است. زیرا غالب فعالیت‌های پژوهشی، در حوزه صلح غیر ابتدائی یا مسبوق به نزاع بوده و اساساً موضوع فقهی و حقوقی «صلح ابتدائی» کمتر مورد توجه واقع شده است. از این رو، این

فرایند علمی و پژوهشی نیز که به چگونگی تاثیر مفهوم شناسی واژه صلح بر جواز عقد صلح ابتدائی می پردازد مورد توجه خاص قرار نگرفته است.

این مطالعه مفهوم شناختی از این حیث مورد توجه بیشتر است که مهم ترین منشاء اختلاف نظر میان موافقان و مخالفان عقد «صلح ابتدائی»، همان مفهوم شناسی واژه «صلح» است. بلکه مهم ترین دلیلی که از طرف مخالفان مشروعیت عقد «صلح ابتدائی» مطرح می شود عدم شمول معنای لغوی «صلح» بر عقد «صلح ابتدائی» است. بدین لحاظ باید قبل از آنکه به ادله نقلی توجه شده و بار اثباتی و دلالتی آنها تحلیل شود، این دقت لغوی و مفهوم شناختی صورت بگیرد.

اگرچه در شمول و دلالت معنای «صلح» بر جواز عقد «صلح دعوی» که بین طرفین سابقه ای از نزاع و خصومت وجود دارد هیچگونه اختلافی نیست. اما آنچه در میان فقهای شیعه و عامه و تا حدی در بین فقهای شیعه درباره آن اختلاف نظر است، مسئله صلح در غیر مورد دعوی یا همان «صلح ابتدائی و بدوی» است. زیرا در صلح ابتدائی، خصومتی از گذشته در بین طرفین قرارداد صلح وجود نداشته و طرفین قرارداد رأساً به انعقاد عقدی خارج از عقود معین شرعی و قانونی توافق می کنند. لذا این شکل از قرارداد (صلح بدوی) با توجه به معنای لغوی «صلح» مورد مناقشه قرار گرفته است. البته به طور مستقل و مستوفی درباره «صلح دعوی» آثار مختلفی تولید و منتشر شده است؛ اما درباره «صلح ابتدائی» اقسام، انواع و ادله آن مجال مباحث علمی باقی است.

بنابراین در ابتدا واژه «صلح» را از لحاظ مفهومی، از نظر گاه لغت و قرآن مورد بررسی قرار می دهیم تا اولاً در تحقیقی دیگر، زمینه بحث از «صلح ابتدائی» در ادله نقلی فراهم گردد و ثانیاً معنای لغوی «صلح» به عنوان اولین و مستحکم ترین دلیل در اثبات مشروعیت و جواز عقد «صلح ابتدائی» مورد دقت و توجه قرار گیرد.

۲. واژه «صلح» در قرآن

قرآن کریم در موارد متعددی مانند: (الرعد/۲۳، غافر/۸، البقره/۱۸۲) و نظایر آن از ماده (ص ل ح) استفاده کرده است. اما در یک مورد است که واژه «صلح» را به کار برده و آن را به عنوان یک تراضی و توافق معرفی کرده است.

در این مورد قرآن کریم از پیمان صلح میان زن و مرد سخن گفته و می‌فرماید: (وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ) (النساء/۱۲۸) «اگر زنی از سرکشی یا اعراض شوهر خود نگران باشد، بر آن دو مانعی نیست که به نوعی در میان خودشان صلح و آشتی کنند و صلح (ذاتا) نیک است».

خداوند متعال در دو آیه دیگر و با استفاده از ماده (س ل م) که جانشین لغوی «صلح» بوده و به زودی به آن خواهیم پرداخت؛ مردم را به صلح دعوت کرده است. در یکی از این دو آیه خداوند به عموم مومنان خطاب کرده و از آنها می‌خواهد تا در میان خود سلم (صلح) برقرار کنند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ) (البقره/۲۰۸) «ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی در آید! و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست».

در آیه دوم خداوند از مسلمانان می‌خواهد تا به درخواست کفار برای سلم (صلح) پاسخ مثبت دهند: (وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا) (الأنفال/۶۱) «اگر کافران آماده صلح شدند، تو نیز برای آن مهیا شو». قرآن کریم، همین مضمون را در جای دیگر بدین شکل بیان می‌کند: (فَإِنْ اعْتَزَلُواكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُواكُمْ وَ اتَّقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا) (النساء/۹۰) «اگر از جنگ کناره‌گیری کرده و با شما نجنگیدند و اظهار سلم (صلح) کردند؛ دیگر خدا به شما اجازه نمی‌دهد با آنان جهاد کنید».

پس از این نگاه مقدماتی به قرآن کریم و شناخت اجمالی از مورد استعمال واژه «صلح» در آن، لازم است که به تحلیل و بررسی دقیق مفهوم شناختی این واژه بپردازیم و از این رهگذر به پاسخ سؤال اساسی این مقاله دست بیابیم.

۳. معنای لغوی «صلح»

«صَلْحٌ» ریشه باب «صَلَحَ يَصْلِحُ» یا «صَلَحَ يَصْلُحُ» است که اکثر قریب به اتفاق بزرگان لغت آن را به معنای «سَلْمٌ یا سَلِمٌ» دانسته‌اند (ر.ک؛ بستانی، ۱۹۹۲م: ۴۳۲).

بنابراین تعریف، در حالی که شناخت معنای «سَلْمٌ یا سَلِمٌ» برای فهم دقیق معنای «صلح» کاملاً ضروری است، با کمال تعجب بسیاری از اهل لغت واژه «صلح» را به عنوان یکی از معنای «سَلْمٌ یا سَلِمٌ» دانسته و در حقیقت این دو را مترادف و جانشین یکدیگر دانسته‌اند (ر.ک؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۹۱ و بستانی، همان: ۳۴۷). این شکل از تعریف که صلح به «سَلْمٌ یا سَلِمٌ» معنی شود و «سَلْمٌ یا سَلِمٌ» به صلح تعریف گردد، را می‌توان یک تعریف دوری دانست که گره‌گشا نخواهد بود. اما ممکن است این شکل از تعریف، نشانه‌ای از روشن بودن معنای آن دو واژه در نزد عرب زبانان بوده باشد (ر.ک؛ امامی، ۱۳۸۲: ۸۱).

در عین حال، از کلام برخی از اهل لغت در ذیل واژه «صلح» و نیز در ذیل واژه «حَرْبٌ» فهمیده می‌شود که آنها «سَلْمٌ یا سَلِمٌ» را به «ضدَّ حَرْبٍ» معنا می‌کنند (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۶: ۳۴۵؛ زبیدی، بی‌تا، ج ۸: ۳۳۷؛ فیومی، ۱۳۴۷ق: ۳۴۶؛ ابن فارس، همان، ج ۳: ۹۱).

از این مقدار تحقیق لغوی، برخی از نویسندگان استفاده کرده‌اند که معنای «صلح» بخاطر مترادف بودن با واژه «سَلْمٌ یا سَلِمٌ»، به معنای ضد جنگ و خصومت بوده و در غیر مورد پایان خصومت و جنگ استفاده نمی‌شود (امامی، همان‌جا).

از این رو برخی از کتاب‌های معاصر لغت به صراحت صلح را به «پایان کینه و نفرت بین مردم» (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۴۸۹) یا «ترازی بین طرفین دعوا» (ر.ک؛ طریحی، ۱۴۰۳ ق: ۳۸۸) یا «پایان خصومت و جنگ» (انیس، بی تا، ج ۱: ۵۲۰) یا «سازش و آشتی بعد از جنگ و خصومت» (ر.ک؛ جبران، ۱۹۸۶ م، ج ۲: ۹۲۸) و یا نظایر آن تعبیر کرده‌اند (ر.ک؛ خلیل جر، ۱۳۹۳: ترجمه حمید طیبیان، ۷۴۹؛ احمد رضا، ۱۹۸۶ م، ج ۳: ۴۷۹).

تا این مرحله از تحقیق لغوی، این تصور تقویت می‌شود که در قرآن کریم هر کجا سخن از صلح و سلم به میان می‌آید و به مشروعیت و شرایط و احکام آن اشاره می‌کند، مراد «صلح دعوی» است که در آن سابقه‌ای از خصومت و اختلاف وجود دارد و هرگز نمی‌توان از آن آیات قرآن مشروعیت «صلح ابتدائی» را نتیجه گرفت که سابقه‌ای از خصومت و نزاع در آن وجود ندارد.

بر همین اساس غالب فقها و حقوق‌دانان عامه و به تبع آنها قوانین مدنی کشور شان، نزاع و اختلاف را در انجام عقد صلح شرط دانسته و در تعریف حقوقی و قانونی عقد صلح، به آن تصریح کرده‌اند.^۱

اما این مقدار دقت لغوی در این واژه قرآنی کافی نبوده و با توجه بیشتر معلوم می‌شود که واژه «صلح» منحصر به این معنا نیست و دایره وسیع‌تری را به خود اختصاص می‌دهد.

۴. ادله عدم انحصار واژه «صلح» در مورد نزاع

ادله یا قرآنی وجود دارد که معنای جانشین «صلح» و «سلم» را گسترده‌تر از اختصاص آن به موارد جنگ و نزاع کرده و توافقات صلحی که بدون سابقه نزاع و اختلاف است را شامل می‌شود. مواردی از این ادله به قرار زیر است:

۴-۱. عدم اعتنا به انصراف بدوی

آنچه در بدو امر به عنوان یک دلیل قاطع در رد انحصار معنای «صلح» به صلح دعوی مطرح می‌شود، عدم اعتنای اصولی به انصراف بدوی^۲ است. زیرا صلح یک واقعه‌ای است که غالب مصادیق آن مربوط به توافق و تراضی بعد از خصومت، جنگ، نزاع و اختلاف است. بنابراین وقتی واژه صلح مطرح می‌شود ذهن انسان در ابتداء به صلح بعد از نزاع و اختلاف منصرف می‌شود، این انصراف بدوی ارزش اصولی در استنباط احکام ندارد و حجت نیست. لذا حمل واژه صلح به صلح مسبوق به نزاع، حمل مورد اعتماد نیست (ر.ک؛ گرجی، ۱۳۸۳: ۵۳).

پس آنچه برخی از اهل لغت به عنوان معنای لغوی «صلح» مطرح کرده‌اند ناظر به مصداق شایع و گسترده آن است. چنانکه این شکل از تعریف در کتاب‌های لغت بی‌مانند نمی‌باشد. برای نمونه لغویین واژه «شرط» را به إلزام و إلتزام در ضمن عقد بیع و امثال آن تعریف کرده‌اند. زیرا غالباً شرط در ضمن عقود است که محقق می‌شود (ر.ک؛ محقق داماد، ۱۳۸۱ش: ۳۷).

۴-۲. شناخت واژگان متضاد

چنانچه به مشتقات ریشه صلح (صلح) در کتاب‌های لغت نگاه کنیم به وضوح درمی‌یابیم آنچه به عنوان معانی این مشتقات آمده، تضاد معنایی با مشتقات ماده (ف) دارد که هیچ ارتباطی با نزاع و اختلاف یا فساد در گذشته یا آینده در آن وجود ندارد.

به عنوان نمونه از واژه‌های: الصّلاح، الإِصلاح، الإِستِصلاح، صَلاح، أِصْلَاحُهُ، إِسْتِصْلَاحُ، به ترتیب: ضدّ الفساد، نقيض الإِفساد، نقيض الإِستِفساد، زال عنه الفساد، ضدّ أفسدته، نقيض إِسْتَفْسَادُ معنا شده است. (ر.ک؛ زبیدی، بی‌تا، صص ۵۴۷ تا ۵۵۱. ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۳۰۳. انیس، بی‌تا: ۵۲۲. ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ج ۷: ۳۸۴. صفی‌پور، بی‌تا، ج ۱ و ۲: ۶۹۶) و هیچ ارتباط مفهومی میان این معانی و اختلاف و نزاع وجود ندارد. صاحب کتاب مجمع

البحرین تسالم را به تصافح و مسالمة را به مُصافحه تفسیر کرده است و معلوم است که مصافحه یک امر مطلق و بدون نیاز به سابقه نزاع است (ر.ک؛ الطریحی، ۱۴۰۳ق: ۹۱). در یک صورت می‌توان این دلیل را برای عدم انحصار واژه صلح به مورد نزاع و اختلاف رد کرده و نپذیرفت که مصداق فساد را صرفاً نزاع و اختلاف بدانیم. اما این سخن بدیهی البطلان است.

از طرف دیگر، گاه در بسیاری از کتب لغت، مشتقات مذکور به معنای مناسب، نافع و نیک آمده است (زیبیدی، همان‌جا و ابن فارس، همان‌جا و انیس، همان‌جا و ابن منظور، همان‌جا و صفی‌پور، همان‌جا) که در آن موارد هم هیچ‌گونه اشاره‌ای به سابقه نزاع در این مفاهیم نشده است. در مشتقات ماده (س ل م) هم معنای مطلق پاکی، بی‌نقصی، مبراء بودن از عیب و اذیت، صحت، عافیت، گفته شده است (ر.ک؛ صفی‌پور، بی‌تا: صص ۵۷۸ و ۵۷۹. انیس، همان: ۴۴۸. ابن فارس، همان: ۹۰) بدون آنکه در این معانی به سابقه زشتی و نقص توجه یا اشاره‌ای شده باشد.

البته در تعریف صلح به ازاله فساد، ممکن است این اشکال مطرح شود که با صلح ابتدائی چه فسادی ممکن است زائل شود؟ زیرا در فرض عدم یک قرارداد، فسادی تصور نمی‌شود تا با صلح ابتدائی آن فساد از میان برود. در پاسخ به این ایراد گفته‌اند که: قبل از هر صلح بدوی، یک فساد به خاطر عدم ترتیب اثر شرعی وجود دارد که با عقد صلح منهدم می‌شود (ر.ک؛ بهبهانی، ۱۴۱۷ق: ۴۳۶). به تعبیر دیگر، چنانچه فراتر از عقود معین، به نیازهای قراردادی انسان توجه نشده و توافقات آنان الزام آور نگردد، وجود فساد طبیعی بوده و صلح ابتدائی زائل‌کننده این فساد خواهد بود.

۴-۳. برداشت لغوی فقها

در کنار مباحث لغوی پیش گفته، برداشت و فتوای مشهور فقهای شیعه برخلاف انحصاری است که در مباحث لغوی برای صلح دعوی مطرح گردید. زیرا بسیاری از فقهای امامیه صلح را شامل مورد غیر نزاع نیز می‌دانند.

البته در این مقام در صدد نخواهیم بود که از فتوای مشهور فقهای شیعه، به معنای لغوی صلح دسترسی پیدا کنیم. زیرا این راه، روش مد نظر مقاله نبوده و به نوعی نقض غرض نیز خواهد بود. بلکه سخن ما این است که برداشت فقها از واژه «صلح» یک برداشت بی‌جهت و بی‌مبنا نبوده است زیرا بسیاری از فقها از لغت شناسان و آشنایان به زبان و استعمالات عرب و از مفسران قرآن کریم بوده‌اند.

به این خاطر بسیاری از فقهای بزرگ شیعه در کتاب‌های فقهی خود از بیان تعریف لغوی «صلح» امتناع کرده و آن را امری روشن دانسته‌اند. در عین حال برخی دیگر به صراحت گفته‌اند: «صلح و اصلاح از لحاظ لغوی و عرفی به معنای از بین رفتن فساد است، نه آنکه (با عقد صلح) صرفاً درگیری و نزاع از بین برود» (بهبهانی، همان: ۴۳۶).

این تعریف، کلام کاملاً روشن و قابل دفاعی است که از تحقیق همه جاذبه در باره ماده (صلح) و به طور خاص لفظ «صلح» بدست می‌آید. پس صلح از نظر عرف و استعمالات عرفی واژه مطلق بوده که برای موارد غیر مسبوق به نزاع هم در سطح گسترده بکار می‌رود. از این رو دسته‌ای از فقها صلح را به طور مطلق به معنای توافق، تسالم و تراضی دانسته بدون آنکه در تعریف خود، از نزاع و اختلاف سخنی به میان آورده باشند.

صاحب جواهر در این باره می‌نویسد: «منظور از صلحی که در ایجاب عقد واقع می‌گردد، رضایت نسبت به مورد توافق، تصالح و تسالمی در میان طرفین است نه آنکه منظور صرفاً صلح بعد از خصومت باشد» (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۲۱۱).

شیخ الشریعه اصفهانی با زبانی روشن‌تر می‌گوید: «معنای حقیقی صلح مبتنی بر خصومت موجود یا احتمالی نبوده، بلکه صلح در مورد صُفح، إعراض، رفع ید و امثال آن استعمال می‌شود» (شیخ الشریعه اصفهانی، بی تا: ۲۴۵).

اما به طور دقیق‌تر ردپای این تعریف روشن را می‌توان در میان کلمات علامه حلی (ره) در کتاب تذکره الفقها یافت کرد: «به درستی که تنها معنای صلح؛ اتفاق و رضایت است» (علامه حلی، بی تا، ج ۲: ۱۷۷).

اما از طرف دیگر واقعیت این است که برخی از فقها، خصومت سابق یا محتمل را در مفهوم‌شناسی صلح دخالت داده‌اند.^۳ و آن را در تعریف خود از پیمان صلح لحاظ کرده‌اند. بر اساس این معنای مطرح شده از عقد صلح، قطعاً نمی‌توان به جواز «صلح ابتدائی» دست یافت. اما حق این است که این تعریف از عقد صلح، به یکی از دلایل زیر از سوی این دسته از فقها انجام گرفته‌است:

الف) یک تعریف متفق بین شیعه و عامه مدّ نظر بوده و صلح با فرض نزاع، مورد قبول شیعه و عامه می‌باشد (ر.ک؛ محقق اردبیلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۹: ۳۳۳)

ب) علی الظاهر تعریف اولیه صلح از جانب عامه بوده‌است و این دسته از فقهای شیعه در تعریف صلح از آنها تبعیت کرده‌اند (ر.ک؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲: ۸۵).

ج) بنا بر هدف و حکمت تشریح صلح که قطع نزاع و اختلاف بوده^۴ این تعریف صورت گرفته‌است (اردبیلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۷، ص ۳۳۳ و قمی، ۱۳۷۱ ش، ج ۳، ص ۱۱۲).

د) به انصراف بدوی توجه شده و صلح را براساس مصداق شایع آن که رفع خصومت و اختلاف است تعریف کرده‌اند.

۴-۴. فهم و کاربرد استعمالی در عرف

عرف در موارد بسیاری از واژه صلح و سلامت برای بیان صحت و عافیت یک امری و یا یک نهاد حقوقی چون خانواده استفاده می‌کند و مراد او از این استعمال صفا و صمیمت موجود در موضوع است و اساساً اعتنایی به وجود یا عدم نزاع و اختلاف در گذشته آن ندارد. بلکه مراد او از انتخاب واژه صلح عدم اختلاف و شقاق است و پایان یافتن یک اختلاف مد نظر عرف نیست. پس نکته مهم این است که صلح عنوان حالتی است که در آن اختلاف و نزاع وجود ندارد نه آنکه إلزاماً صلح به حالتی گفته می‌شود که اختلاف موجود یا احتمالی رفع یا دفع شده باشد.

۴-۵. کاربرد قرآنی واژه «صلح»

دلیل اصلی در عدم انحصار معنای «صلح» به مورد خصومت و نزاع، نتیجه بررسی مشتقات قرآنی ماده (ص ل ح) است. توجه به تفاسیر، روایات و شأن نزول آیات مربوط به مشتقات قرآنی این ماده معانی آن را معلوم می‌سازد و آن را به عنوان یک منبع کاملاً اطمینان بخش، وسیله استناد قرار می‌دهد.

نتیجه مطالعه در آیات شریفه قرآن کریم این است که مشتقات ماده (ص ل ح) منحصر به سبق نزاع نمی‌باشد. بلکه در بسیاری از آیات این مشتقات قرآنی همان گونه که در بیان اهل لغت مطرح شد به معنای مطلق خوبی، پاکی، منفعت، شایستگی و سلامت آمده است.

در آیات بسیاری که در آن از کلمات «صَلَحَ، أَصْلَحْنَا، يَصْلِحُ، يُصْلِحُونَ، أَصْلَحَ، صَالِحٌ» و امثال آن استفاده شده است^۵؛ تصریح یا اشاره‌ای از طرف خداوند بر سابقه نزاع و اختلاف یافت نمی‌شود.

اگرچه قرآن کریم معنای خوبی، پاکی و سلامت را برای ضروری‌ترین مصداق آن که همان مورد اختلاف و نزاع است با تأکید بیشتر، پیشنهاد و ترغیب کرده‌است؛ اما زبان کلی قرآن در مشتقات این واژه، همان عدم فساد یا سلامت از فساد است.

نویسنده «کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» بعد از بررسی و ذکر مشتقات مختلف ماده (صلح) در قرآن کریم به صراحت بیان کرده‌است که: «نتیجه تحقیق آن است که ریشه اصلی این ماده چنین است: هر چیزی که از فساد سالم باشد» (مصطفوی، ۱۴۲۵ ق، ج ۶: ۲۶۵).

۴-۵-۱. اطلاق آیه «الصلحُ خیر»

همان‌گونه که در مباحث لغوی گذشت، قرآن کریم صلح را خیر مطلق دانسته است. «الصلحُ خیر» (النساء / ۱۲۸) صلح خیر است. زیرا در این آیه خیر با حالت خاصی مقایسه نشده‌است که از آن خیر نسبی فهمیده شود و اگر معنی لغوی آن که افعال تفضیلی است منظور باشد بدان معنی است که صلح از تفرقه بهتر و سودمندتر است (ر.ک؛ شیخ طوسی، بی تا، ج ۹: ۳۴۶). به هر حال عنوان «خیر» در این آیه به مشروعیت و سودمندی هر صلح اگرچه هیچ‌گونه اختلاف و نزاعی در آن موجود نباشد تصریح کرده است (ر.ک؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۲: صص ۲۱۶ و ۲۱۷).

ممکن است به عنوان یک اشکال و در رد این استدلال گفته شود که جمله «والصلحُ خیر» در انتهای آیه‌ای آمده‌است که مربوط به خوف نزاع در آینده است و به خاطر سازگاری با صدر آیه، شامل صلح ابتدائی نخواهد شد. در پاسخ باید گفت: که چنانچه جمله «والصلحُ خیر» با ابتدای آیه تناسب داشته باشد، باید واژه خیر را نسبی ترجمه کرده و بیان کنیم که صلح و توافق بهتر از نزاع احتمالی و خوف آن است. در حالی که این یک امر مسلم و بدیهی است و بعید است که قرآن کریم چنین مرادی را مد نظر داشته باشد خصوصاً بعد از آنکه با جمله «فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهَا» به مطلوبیت اجمالی صلح حکم

کرده است. اما احتمال قوی تر آن است که قرآن با این جمله می خواهد تعلیل حکم کند و خیریت مطلق صلح را به عنوان تعلیل بر مشروعیت توافق زن و شوهر در موضوع خوف نزاع بیان فرماید.

۴-۵-۲. ملاک موجود در آیه «الصلحُ خیرٌ»

در صدر آیه «الصلحُ خیرٌ» یکی از مصادیق صلح غیر مسبوق به نزاع یا صلح ابتدائی که مربوط به خوف نزاع و اختلاف در آینده است تصریح شده است (و إن! امرأة خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضاً فلا جناح عليهما أن يصلحا بينهما صلحاً) (النساء / ۱۲۸) «و اگر زنی از مخالفت یا روگردانی شوهرش بیم داشت، اشکالی ندارد که آن دو با هم صلح کنند»

به عبارت دیگر این آیه تصریح دارد که رفع خصومت شاخصه اصلی صلح نبوده، بلکه دفع نزاع آینده نیز از مصادیق صلح معرفی شده است. این ملاک نشان می دهد که نزاع سابق دخلی در معنای واژه صلح نداشته و معیار مشروعیت پیمان صلح نیست.

البته ممکن است گفته شود که صلح در مورد رفع نزاع موجود، یک معنای حقیقی است و رفع نزاع محتمل هم بخاطر علاقه آن با معنای حقیقی، یک معنای مجازی از صلح می باشد. در پاسخ باید گفت: اگر معنای مجازی به خاطر وجود علاقه باعث شمول دایره صلح شده و قرآن کریم هم بر این شمول صحه گذاشته است؛ باید بپذیریم که علاقه های دیگر به معنای حقیقی نیز می تواند ایجاد معنای مجازی کرده و حکم معنای حقیقی بر آنها شامل شود. زیرا علاقات منطقی، إلزاماً منحصر به یک مورد نبوده و احتمال وجود علاقات دیگر نیز وجود دارد.

به عنوان مثال ممکن است برای معنای حقیقی صلح، علاقه بارزتری چون چشم پوشی، تسالم و تراضی مطرح شود. زیرا در معنای حقیقی صلح چشم پوشی و تسالم کاملاً مشهود بوده و این همان چیزی است که به نحوی در صلح ابتدائی نیز اساس قرارداد است.

بنابراین چنین علاقه‌ای کافی است تا صلح ابتدائی را براساس معنای مجازی م شمول لفظ صلح بدانیم.

فارغ از این مهم باید بدانیم که اولاً: نزاع یک حقیقت شرعی نبوده، بلکه یک صفت یا پدیده عرفی است. ثانیاً: در عموم معاملات خوف نزاع نسبت به عوض یا معوض و یا عمل به شروط معامله در آینده - هر چند اندک - وجود دارد. پس همین مقدار احتمال نزاع کافی است تا بتوان از انجام هر معامله‌ای در قالب عقود معین منصرف شده و توافقات را به صورت «صلح ابتدائی» و در چارچوب مقررات و قواعد کلی قراردادها به انجام رساند.

بحث و نتیجه‌گیری

مشتقات صلح در قرآن کریم دارای بسامد قابل توجهی است. مشتقات این ماده در موضوعات مختلف آورده شده و تمام اعمال انسان و مراودات او با دیگران از جمله مشرکان و مسلمانان و خانواده را در بر می‌گیرد. جمع این مشتقات پراکنده در کنار یکدیگر با ملاحظه مشتقات واژه‌های مترادف و متضاد آن در قرآن کریم یک ضرورت انکارناپذیر در مفهوم‌شناسی واژه صلح است. پساز بررسی این مشتقات می‌توان به این اطمینان رسید که واژه صلح اگرچه به صورت انصراف بدوی یادآور یک اختلاف و نزاع سابق است؛ اما انحصار به این صورت ندارد. بنابراین معنا و اثر صلح ضد فساد و سلامت از عیب است اعم از اینکه این سلامت بعد از عیب و نقص بوده و یا مطلق صحت و عافیت مدنظر باشد حتی اگر در قبل از خود فساد و اختلافی موجود نباشد. با این برداشت مفهوم‌شناسانه در قرآن حکیم می‌توان گفت توافق طرفین عقد صلح در صورتی که این تراضی غیر مسبوق به حالت اختلاف و نزاع باشد و طرفین به یک صلح ابتدائی اقدام کنند جایز است. این صلح ابتدائی زمانی جلوه حقوقی و ممتاز پیدا می‌کند که در چارچوب عقود معین واقع نشود زیرا در این صورت توافق حاصل شده همان عقد معین است. پس مشروعیت صلح ابتدائی به این معناست که طرفین می‌توانند با اتکاء به اراده خویش عقد

جدیدی را خارج از عقود معین توافق کنند و یا عقود معین را در قالب صلح ابتدائی اجرا کرده و خویش را از احکام اختصاصی آن عقود معین رها کنند. بدون شک آیین آزادی اراده برآمده از مفهوم‌شناسی واژه صلح بدون قید و شرط نبوده و چنانچه با قواعد امری و نظم عمومی مخالفت داشته باشد محدود خواهد شد.

منابع

قرآن کریم

ابن منظور، محمد. (۱۴۱۶ق.). *لسان العرب*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق.). *معجم مقاییس اللغة*. تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی.
احمد رضا. (۱۹۸۶م.). *معجم متن اللغة*. بیروت: بی‌نا.
اردیلی، احمد. (۱۴۱۲ق.). *مجمع الفائدة و البرهان*. قم: موسسه النشر الاسلامی.
امامی، مسعود. (۱۳۸۲). «صلح ابتدائی». *فصلنامه فقه / هل بیت*. شماره ۳۴. صص ۷۸ تا ۱۴۰.

انیس، ابراهیم. (بی‌تا). *المعجم الوسیط*. استانبول: المکتبه الاسلامیه.
بحرانی، یوسف. (۱۴۰۵ق.). *الحدائق الناضره فی احکام العترة ال مطهره*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

بستانی، فؤاد أفرام. (۱۹۹۲م.). *المنجد الطلاب*. بیروت: دارالمشرق.
بهبانی، محمدباقر. (۱۴۱۷ق.). *حاشیه مجمع الفائدة و البرهان*. قم: مؤسسه العلماء المجدد الوحید البهبانی.

جبران، مسعود. (۱۹۸۶م.). *الرائد*. بیروت: دارالعلم للملایین.
خلیل، جرّی، بی‌تا، *فرهنگ لاروس*، ترجمه حمید طیبیان، تهران: امیرکبیر
راغب اصفهانی، حسین. (۱۴۱۲ق.). *مفردات الفاظ القرآن*. دمشق: دارالقلم.
زبیدی، محمد مرتضی. (بی‌تا). *تاج العروس*. بیروت: دارالهدایه.
شیخ طوسی، محمد. (بی‌تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

شیخ الشریعه اصفهانی، فتح‌الله. (بی تا). *نخبه الازهار فی احکام الخیار*. قم: المطبعه - العلمیه.

صفی پور، عبدالرحیم. (بی تا). *منتهی الایوب فی لغه العرب*. بی جا، بی نا.
الطریحی، فخرالدین. (۱۴۰۳ق.). *مجمع البحرین*. بیروت: موسسه الوفاء.
علامه حلی، حسین. (بی تا). *تذکره الفقهاء*. تهران: مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۸۲ش.). *آیات الاحکام*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات علوم انسانی.

فیومی، احمد. (۱۳۴۷ق.). *المصباح المنیر*. مصر: مطبوعات محمدعلی صبیح.
گرگی، ابوالقاسم. (۱۳۸۳ش.). *آیات الاحکام*. تهران: نشر میزان.
محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۳۸۱). *قواعد فقه بخش مدنی ۲*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
مصطفوی، حسن. (۱۴۲۵ق.). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.

میرزای قمی، میرزا ابوالقاسم. (۱۳۷۱ش.). *جامع الشتات*. تهران: سازمان انتشارات کیهان.
نجفی، محمدحسن. (۱۳۶۷ش.). *جواهر الکلام*. تهران: المکتبه الاسلامیه.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر (ر.ک؛ عبدالرزاق، سنهوری. بی تا. الوسیط فی شرح قانون المدنی جدید. قاهره دارالنهضه العربیه) ج ۵، ص ۵۶۰. ابن‌قدا مه، المغنی (بیروت دارالکتب العربی، [بی تا]) ج ۴، ص ۳۰۸. محمود، محجوب، عبد النور، الصلح و اثره فی إنهاء الخصومه فی الفقه الاسلامی (بیروت دار الجیل، ۱۴۰۷ ق، چاپ اول)

ص ۳۰. و ماده‌ی ۵۴۹ ق.م.مصر و ماده ۴۵۹ ق.م.الجزایر و ماده ۱۰۳۵ ق.م.لبنان و ماده ۶۹۸ ق.م.عراق و ماده‌ی ۵۴۸ ق.م.لیبی و ماده ۵۱۷ ق.م.سوریه.

۲. از دیدگاه اصولی هرگاه در هنگام استعمال یک لفظ - به جهت کثرت یک مصداق از سایر مصادیق - ذهن از مصداق نادر به مصداق کثیر آن متوجه شود، این از صراف قابل اعتقاد نبوده و باعث محدود شدن دایره اطلاق آن لفظ نمی‌گردد. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: سید مصطفی، محقق داماد، مباحثی از اصول فقه (تهران مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۲ ش، چاپ ششم) دفتر اول، ص ۱۰۲.

۳. برای مطالعه تعاریف این دسته از فقها، رجوع کنید به: محمدبن علی، ابن حمزه طوسی، الوسيله إلى نیل الفضيله (قم مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۸ ش، چاپ اول) ص ۲۸۳ «الصلح قطع الخصومه بین المتداعیین». محقق حلّی، شرایع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (قم انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ ق، چاپ دوم) ج ۲، ص ۳۶۶ و علامه حلّی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۱۷۷ و محقق کرکی، جامع المقاصد (قم مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول) ج ۵، ص ۴۰۷ و شهید ثانی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام (قم مؤسسه المعارف الاسلامی، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول) ج ۴، ص ۲۵۷. محمدحسن، نجفی، ج ۲۶، ص ۲۱۱ «عقد شرع لقطع التجاذب». محقق حلّی، مختصر النافع فی فقه الامامیه (قم مؤسسه بعثت، ۱۴۰۲ ق، چاپ دوم) ص ۱۴۴. حسن بن ربیب المدین، فاضل آبی، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع (قم مؤسسه النشر الاسلامی، [بی تا]) ج ۲،

ص ۳۰. ابن فهد، حلی، المهذب البارع، ج ۲، ص ۵۳۲ «و هو مشروع لقطع المنازعه». عملاً مه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۷۶، «عقد شرع لقطع التنازع بین المتخاصمین». و همو، تحریر الاحکام، ج ۳، ص ۵ و محقق کرکی، رسائل (قم مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ق، چاپ دوم) ج ۱، ص ۱۹۰ «عقد شرع لقطع التنازع بین المتخلفین». سیدعلی، طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۹، ص ۳۳ «و هو مشروع فی الاصل لقطع المنازعه السابقه او المتوقعه».

۴. یک حکم شرعی، وابسته به حکمت خود نبوده و لازم نیست که در هر فردی از افراد حکم شرعی، حکمت آن وجود داشته باشد. بر خلاف علت تشریح که تمام افراد حکم شرعی وابسته به آن است. به عبارت دیگر وجود یک حکم شرعی، دایره مدار علت خود می‌باشد ولی هرگز دایره مدار حکمت خود نیست شهیدثانی، المسالك، ج ۴، ص ۲۶۰، «...أن القواعد الحکمیة لا یجب اطّرادها فی کل فرد». محمد، بروجردی عبده، حقوق مدنی، ص ۳۸۶.

۵. آیاتی نظیر: رعد/ ۲۳ «جَنّاتٍ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ». انبیاء/ ۹۰ «﴿فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحیی وَ أٰصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾. یونس/ ۸۱ (إِنَّ اللَّهَ لَا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمَفْسِدِینَ) (شعراء/ ۱۵۲) (الَّذِینَ یُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ وَلَا یُصْلِحُونَ...). (احقاف/ ۱۵) (وَاصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی اِنِّی تُبِّتُ الْبَیْکَ وَ اِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ). (هود/ ۴۶) «(قال یا نوح إِنَّه لیس مِن اهلک اِنَّه عملٌ غیر صالح) و»